

آیا روشنفکران ما به خطا می روند؟

یا به ختا می روند؟

ختا یا ختای در آن سوی ترکستان است. پندی که آن خردمند ایرانی به اعرابی داد تا به خطا؛ به ترکستان نرود¹، کاش به روشنفکران امروز ما می داد که راه "ختا" در پیش گرفته اند. روشنفکران ما نه تنها به ترکستان بلکه به ختای، تا آن سوی ترکستان رفته اند. آقای مسعود نقره کار در نوشته‌ی ارزشمندی زیر نام « دیکتاتورها، شایعه و "خودکشی قهرمان" » با کنکاش خردمندانه‌ای کوشیده است تا بیماری شایعه پراکنی را از دیدگاه پژوهشگرانه بشکافد و در این راه از نوشته‌ها و سرچشمه‌های گوناگون سود جسته و تا اندازه‌ی زیادی غبار رازگونه‌ی شایعه پراکنی، (بیخ گوشتی، پچیچه یا سرگوشتی) را برای خواننده زوده است. نوشته‌ی ایشان برای من انگیزه‌ای شد تا از دردی که نه سخن به میان آورم. البته نوشته‌ی نامبرده می‌تواند نمونه‌ای باشد برای نوشتن کتاب‌هایی در همین زمینه و راهنمایی باشد برای پایان‌نامه‌های دانشگاهی. ایشان از روشنفکران مان چشم‌روشنگری دارد و این بسیار سنجیده و به جاست و چنین نوشته است: « مخالفان دیکتاتور و دیکتاتوری، به ویژه بخشی از جنبش روشنفکری میهنمان نیز در پاره‌ای موارد راه خطای شایعه‌سازی و شایعه پراکنی رفته اند، و یا به گسترش و تداوم شایعه دامن زده اند. اینکه دیکتاتورهای مکلا و معمم، و دستگاه‌های اطلاعاتی و رسانه‌ای شان بر بستر ناآگاهی بخشی از مردم، تولید و گسترش شایعه و "شبهه" کار و بارشان بوده و هست، امری قابل انتظار و فهم است. غلتیدن مخالفان دیکتاتوری، به ویژه روشنفکران به چنین ورطه‌ای اما غیر قابل توجیه و پذیرش است، چرا که بیان واقعیت (و شناخت و شناساندن حقیقت) از ویژگی‌های روشنفکری و روشنگری است. »

در دوران بیداری و روشنگری نوین کشور ما که بیش از صد سال از آن می‌گذرد هر بار که روشنفکران ما راهی برای رهایی مردم مان در پیش گرفته اند با ترفندهای بیگانگان و بیگانه پرستان به بیراهه کشیده شده اند و گاهی پس از سی سال، گاهی هم هرگز در نیافته اند که چگونه فریب « شایعه‌سازی ها » را خورده اند و یا فریفته‌ی دروغ و شایعه شده اند. البته اگر شکست آنان را در برابر نامردمی و زدارکامگی محمد علی شاه که رو در رو، روشنفکران ما را کشت و آواره کرد، در شمار گول خوردن و کج راه رفتن آنان ندانیم. ترفندهای رضاخان را در نگر بیاوریم که توانست هوشمندترین روشنفکران ما و حتا جهان را برای چندسالی بفریبد. هیچ خرد فریخته‌ای نمی‌تواند بپذیرد که یک قزاق بی سواد سواد کوهی و پشت کوهی، از همه‌ی روشنفکران ما سر باشد و همه‌ی آن‌ها را، به تنهایی و بدون کمک‌های جاسوسان بیگانه بتواند بفریبد. اگر چنین چیزی شدنی باشد چرا تنها بیگانه پرستان و جاسوسان بی سواد و رمال و حمال در میهن ما رهبر و پدر مردم ایران نامیده می‌شوند؟

¹ - گلستان سعدی، باب دوم « ترسم نرسی به کعبه‌ای اعرابی - کین ره که تو می روی به ترکستان است »

شوند و فرزندگان و میهن دوستان ما در تنهایی و ناکامی در زندان ها و در زیر شکنجه از بین می روند.

نه نویسنده ی گرامی آن مقاله و نه من سر آن نداریم که به نخبگان کشور خود خرده بگیریم (چرا که ما خود به گونه ای دست در همان آتش داریم) بلکه بیشتر یاد آوری کشته ی خویش است و هنگامه ی درو که باد کشتیم و توفان درویدیم . این ما بودیم که فرزانی و خردمندی را از یکدیگر و از فرهنگ دیرپای خود نیاموختیم و چشم و گوش بسته و نسنجیده سموم باد های باختری را نسیم زندگی بخش دانستیم و ریشه های ژرف فرهنگ خود را به باد فراموشی سپردیم.

نویسنده ی گرامی مقاله ی « دیکتاتورها، شایعه و "خودکشی قهرمان" » با بزرگواری و چشم پوشی از گول خوردن و کج راه رفتن روشنفکران ما می نویسد: « . . . به ویژه بخشی از جنبش

روشنفکری میهنمان نیز در پاره ای موارد راه خطای شایعه سازی و شایعه پراکنی رفته اند. . . » از نگاه من این چشم پوشی از خطای بخش بزرگی از روشنفکران ما بزرگوارانه است. نه دوست گرامی این تنها بخشی از روشنفکران ما نبوده اند که فریب شایعه را خورده اند . برگ های تاریخ ما را یکی به یکی نگاه کنید. رویدادهای کلان و سرنوشت ساز میهن ما و کارکرد سازمان ها و نهادهای شهری آن را با نگاهی ژرف تر بنگرید. به همین سی سال گذشته نگاه کنید که همه ی رویدادهای آن را خود به چشم خود دیده اید. شما که از چپ تا راست همه را واری کرده اید؛ بازرگان و شریعتی و کیانوری و فرخ نگه دار و رجوی را دیده اید، خوب می دانید که این تنها « بخشی » از روشنفکران نبودند که در آن رویداد فریب شایعه را خوردند و به آن دامن زدند. تنها در کار شایعه به خطا نرفته اند که در کار شناخت و برخورد با رویدادهای تاریخ ما فریب بیگانگان و بیگانه پرستان را خورده اند و تا دورتر از ختا و ترکستان رفتند. آیا روشنفکران ما راه و روش دکتر مصدق را بازخوانی نموده و دنبال کرده اند؟ از سال ۱۳۳۲ تا به امروز به جز انبوه کشته شدگان و به بند کشیده شدگان و آوارگان از ترازنامه ی روشنفکران ما چه می توان به دست آورد؟ آیا روزی که در دیماه ۱۳۵۷ دکتر مصطفی رحیمی با روشنی و به دلیری یک پهلوان، در روزنامه ی آیندگان نوشت که « چرا با جمهوری اسلامی مخالفم؟ » روشنفکران ما به آن اندیشیدند و « بخت خواب آلود ما بیدار » شد؟ آیا حتا بخشی از روشنفکران ما آن پیام را دریافت کردند؟ و آیا آنان دنبال گفته ی دکتر مصطفی رحیمی را گرفتند؟ یا به دنبال خمینی و بهشتی و بازرگان و کیانوری و رجوی و نگهدار و مانند این ها رفتند؟ روشنفکران ما گرچه هزینه ی گزافی را در راه بیداری خودشان و مردم ما، پرداخته اند اما به خطا و آن سوی صحرا ی ختا رفتند. این بزرگواری و چشم پوشی است که تنها بخشی از مردم مان و روشنفکران مان را و آن هم تنها درباره ی « شایعه سازی » گناه کار بدانیم. این تنها در زمینه ی شایعه سازی نبود که « بخشی » به خطا رفته اند، ما و روشنفکران ما، در بسیاری از زمینه ها و رویدادها به خطا رفته ایم . خانه از پای بست ویران است ، دوست گرامی !

اگر بخواهیم با نگاه روشنگرانه به تاریخ معاصر ایران نگاه کنیم ناچار باید کشور خود را در شمار کشورهای "واپس مانده" به دانیم. در چنین حالتی روشنفکر ایرانی را باید در شمار روشنفکران جهان واپس مانده برشمرد. گرچه در سی سال گذشته کشور ما به دره ای به ژرفای بیش از ۱۴۰۰ سال دورتر در غلتیده است، بار و بری هم اگر از این واپس رفتن به دست آید جز پشیمانی نیست. از نگر دانشمندان اقتصاد دان و جامعه شناسی که نان را به نرخ روز نمی خورند و در روش و منش مردم دوست هستند و رهنمود هایشان برای خواب کردن روشنفکران جهان واپس مانده نیست، واپس ماندگی پدیده ای "ژئوپلیتیک"² است یعنی این بدبختی یا بیماری در پهنه ی جهان از سیاست های جهانی و جهان خواری سرچشمه می گیرد و به گفته ی امروزی ها بیشتر به جهانی شدن کار دارد. روشنفکر جهان واپس مانده ، انسان است و از نگر انسانی چیزی کم ندارد. او هم می تواند با آموزش درست و در شرایط متعارفی و سالم به هر درجه از دانش و خردمندی برسد. برای کسانی که علوم طبیعی را تا کلاس آخر دبیرستان خوانده باشند «شرایط متعارفی» معنای علمی روشنی دارد. همه به یاد می آوریم که در فیزیک دبیرستان خوانده ایم که آب در شرایط متعارفی و در کنار دریا در صد درجه به جوش می آید. یعنی هنگامی که ارتفاع از سطح دریا و دیگر عوامل پیرامونی، درست و برابر تعریف علمی باشد آن گاه آب در صد درجه به جوش می آید. اما باید دانست آنچه در زمینه ی علوم نظری مانند جامعه شناسی و سیاست، در کشورهای باختری در شرایط متعارفی یعنی وجود آزادی و استقلال رخ می دهد ، در کشورهای واپس مانده، با نبود آزادی و استقلال؛ «شرایط متعارفی»، شدنی نیست. زیرا کشورهای واپس مانده زیر نفوذ سود جویانه ی عوامل بیگانه و جاسوسان رنگ وارانگ کشورهای پیشرفته هستند. روشنفکر جهان واپس مانده دو کمبود کلان روشنفکری دارد: نخست آن که در یک کشور آزاد و بدون دخالت بیگانگان زندگی نمی کند و دوم آن که از یک آموزش و پرورش متعارفی و خردگرایانه برخوردار نیست. به دیگر سخن استقلال روشنفکر و استقلال کشورش در گسترش خرد انسانی او بسیار ارزش و اهمیت دارد.

حالا شما کسی چون من ؛ منوچهر تقوی بیات را در نظر بگیرید. من بیش از پنجاه سال کوشیده ام تا گره ای از دست و پای مردم میهن مان بگشایم . اما هم خودم و هم پدر و مادرم در دوران پهلوی آموزش و پرورش استعماری داشته ایم که برنامه ی معارف آن را طراحان قراردادهای استعماری ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ میلادی و معماران کودتاهای ۱۹۲۰ (اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی) و ۱۹۵۳ (مرداد ماه ۱۳۳۲ خورشیدی) برای ما تدارک دیده اند. شما می توانید با بزرگواری، خرافه پرستی بیست نسل از پدران ما را که به زور شمشیر یک نو جوان دورگه ی ونیزی - ترکمن ، یعنی شاه اسماعیل صفوی

² "Atlas du nouvel ordre mondial", par Gérard Chaliand & Géopolitique de l'Impérialisme contemporain par Samir Amin & Essai sur la décomposition du système américain par Emmanuel Todd (Broché) & . . .

، شیعه شده اند تا خون برادران سنی خود را بریزند ، بر من ببخشایید. پدران ما به نام سربازان امام زمان ریختن توپ و ساختن تفنگ را از " سر آنتونی شرلی و برادرش رابرت شرلی انگلیسی " آموختند و جبهه ای در شرق امپراطوری عثمانی ساختند تا جلوی پیشرفت سهمگین سپاهیان ترک سنی را که در اروپا پیش می رفتند و از سرها مناره می ساختند، بگیرند. آیا از دل چنین تاریخ و فرهنگی که استعمار آن را دست کاری کرده و استحاله بخشیده، بهتر بگوییم غیر ایرانی اش ساخته است ، روشنفکری بیرون می آید که استعمار گران نتوانند فریب اش بدهند؟ و نتوانند برای اش از نو حکومت امام زمان را دوباره سازی کنند و برای اش بمب اتمی هم تدارک ببینند؟ اگر شایعه سازی و فریب شایعه خوردن را، برای روشنفکر ایرانی به خطا رفتن به شمار آوریم ، گزیده شدن از همان سوراخ را در چند صد سال و بارهای بار چه می توانیم بنامیم؟

با آرزوی آزادی و استقلال در ایران

منوچهر تقوی بیات

استکهلم - ۲۶ دیماه ۱۳۸۶ برابر با ۱۶ ژانویه ی ۲۰۰۸ میلادی